



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۱۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)  
 إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ  
 الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ  
 فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا  
 مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)﴾

اثبات معاد، بوسیله حق و حکیم بودن نظام خلقت

در سوره مبارکه «دخان» بعد از بیان توحید و بخشی از مسائل وحی و نبوت، به مسئله معاد پرداختند؛ فرمودند این نظم دقیق خلقت دو چیز را ثابت می‌کند: یکی ناظم حکیم علیم و دیگری هم هدف خلقت. اگر نظم دقیق و علمی است، یک ناظم عالم می‌خواهد؛ اگر ناظم عالم چنین نظم دقیق را آفرید، پس حساب و کتابی هم در کار است. ممکن نیست کسی نظم داشته باشد و حکیم نباشد؛ ممکن نیست کسی حکیم باشد و - معاذ الله - کار لغو، بیهوده و ظلم بکند. براهینی که قرآن کریم برای معاد ذکر می‌کند چندانست و یکی از همان‌ها که مهم‌ترین برهان معاد است، حق بودن نظام خلقت است و حکیم بودن این نظام است؛ هیچ حکیم محضی کار باطل نمی‌کند. اگر جهان همین

آسمان و زمین باشد، همین ظلم و ستم باشد، به طوری که هر کس هر چه خواست بکند، بکند و هر چه خواست بگوید، بگوید و حساب و کتابی نباشد، یک؛ آرا و مکتب‌های گوناگون و نظرات مختلفی که در عالم هست همچنان پراکنده و شتات باشد و روزی فرا نرسد تا روشن بشود که حق با کدام مکتب است، دو؛ این می‌شود لغو و باطل و خدا که حکیم است منزّه از لغو و باطل است، پس این نظام مقصدی دارد که در آن مقصد همه مکتب‌ها وضع آنها روشن می‌شود، یک؛ و هر کسی به پاداش یا کیفر اعمال خود می‌رسد، دو. این مطلب را با زبان‌های گوناگون بیان می‌کنند: یکی اینکه نظام حق است. دوم اینکه کار باطل از خدا محال است. سوم اینکه کار لغو از خدا محال است. چهارم اینکه کار «سُدّی» و بی‌هدف از خدا محال است. پنجم اینکه ظلم محال است، چون اگر همه از بین بروند و حساب و کتابی نباشد، مؤمن و کافر، ظالم و مظلوم مساوی می‌شوند! مساوات ذاتاً مطلوب نیست، چون «مساوات»، «مواسات» و «معاونت» این گونه از امور، خیر نسبی هستند و به لحاظ آن متعلق خودشان خیر هستند، اگر «مساوات» در حق بود، «مواسات» در حق بود یا «معاونت» در حق بود می‌شود «ثواب»، اگر «معاونت» در باطل بود می‌شود «إثم»؛ لذا فرمود: ﴿وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ﴾<sup>۱</sup> و «فجور» و امثال آن.

### عدل، یکی از براهین ضرورت معاد

در بخشی از آیات استدلال می‌فرماید که اگر معادی نباشد، مؤمن و کافر، ظالم و مظلوم هر دو از بین بروند؛ یعنی هر دو مساوی می‌شوند، چون «لا میز فی الأعدام»<sup>۲</sup> هم کافر از بین رفته است و هم مؤمن؛ این‌جا مساوات هست، ولی ظلم هست. استدلالی که در سوره مبارکه «جاثیه» برای مسئله معاد می‌کند، آیه ۲۱ سوره مبارکه «جاثیه» که در پیش می‌باشد این است، فرمود: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

۱. سوره مائده، آیه ۲.

۲. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۹۱؛ «لا میز فی الأعدام من حیث العدم\*\*\* و هو لها إذا بوهم ترتسم».

**الصَّالِحَاتِ**؛ آیا کفار و تبهکارها خیال می‌کنند با مؤمنین و پرهیزکاران یکسان هستند؟ ﴿سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾

وقتی که مُردند همه یکسان می‌باشند و طوری نیست که یکی رنج ببرد و یکی گنج. فرمود: ﴿سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ \*

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ<sup>۳</sup>، پس گاهی برای ضرورت

معاد از عدل استفاده می‌شود، چون اگر ظالم و مظلوم هر دو از بین بروند و بعد از مرگ هیچ خبری نباشد، اینها مساوی هستند و این‌جا مساوات هست؛ ولی ظلم است! این یکی از براهین ضرورت معاد است.

بنابراین گاهی برای اینکه عدل برقرار بشود، گاهی برای اینکه خدا هو، لغو، لعب و باطل ندارد و گاهی برای

اینکه از حق جز حق صادر نمی‌شود، براهین گوناگونی اقامه شده است و این مطلب را طوری نیست که کسی متوجه

نشود؛ فرمود مردان متفکر به این می‌رسند و یک چیز روشنی است؛ منتها فکر لازم است. اصل اینکه لغو در کار ما

نیست، در آیات فراوان هست؛ در آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» هم گذشت که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ

وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ \* أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ<sup>۴</sup> که همان برهان سوره مبارکه «جاثیه» است؛ یعنی وقتی کافر و

مؤمن هر دو مُردند و خبری بعد از مرگ نباشد، بله هر دو یکسان هستند، فرمود آیا مؤمن و کافر یکسان هستند؟

آیا ظالم و عادل یکسان هستند؟ یا یک روز حسابی هست؟! اگر یکسان باشند، این ظلم است و باطل که ظلم و

بطلان در کار ذات اقدس الهی نیست.

۳. سوره جاثیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۴. سوره ص، آیات ۲۷ و ۲۸.

در بخش‌هایی فرمود اگر کسی فکر بکند به این مطلب می‌رسد؛ این نظام دقیق علمی، یک ناظم حکیم دارد، یک؛ حکیم کار لغو نمی‌کند، دو؛ پس این نظام یک روز حساب و کتابی دارد، این نتیجه. آیه هفت سوره مبارکه «روم» این است: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾، اینها دو روی یک سکه می‌باشند! این طرف که دنیا است را می‌بینند و آن طرف که آخرت و باطن است را نمی‌بینند: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ که به قرینه تقابل، این آخرت می‌شود باطن دنیا و اینها از باطن غافل می‌باشند و فقط در درون دنیا هستند. ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ که ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾.

#### تبیین معنای حق بودن آفرینش نظام خلقت

آن‌گاه توضیح می‌دهند که این «بالحق» بودن یعنی چه. فرمود: ﴿وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾<sup>۵</sup> گاهی این مطلب را که خدا عالم را به حق آفرید «بالقول المطلق» ذکر می‌کند که فرمود ما عالم را به حق خلق کردیم و گاهی آن مطلوب و منظور را در کنار این ذکر می‌کند؛ مثل اینکه آیه «ساعة» را، «يوم الفصل»، را یا «أجل مسمی» را کنار این «بالحق» ذکر می‌کند؛ مثل آیه سوره مبارکه «روم» که فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، ﴿بِالْحَقِّ﴾ یعنی چه؟ یعنی ﴿وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾؛ هر چیزی یک وقتی دارد. پرسش: خلق و اجل در این جا ...

پاسخ: فرمود ما به حق آفریدیم، به حق آفریدیم یعنی چه؟ یعنی این می‌رسد به روز امتحان، اگر به روز امتحان نرسند و همین‌طور دائماً بیایند و بروند و «مُوتٌ وَ نَحْيٌ» باشد، این می‌شود لغو که عده‌ای می‌گفتند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا

حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ<sup>۶</sup>؛ همین‌طور می‌آییم و می‌رویم، می‌آییم و می‌رویم؛ یک عده موجود می‌شوند و یک عده معدوم می‌شوند، یک عده موجود می‌شوند و یک عده معدوم می‌شوند، همین‌طور! نه مبدایی دارد و نه معادی، این می‌شود لغو. فرمود نه! هر چیزی وقتی دارد و تاریخی دارد! این آسمان و زمین تاریخی دارد، وقتی تاریخ آن منقضی شد می‌رسد به «یوم الحساب»؛ لذا گاهی این کلمه «ساعة»، کلمه «أجل»، کلمه «فصل» و کلمه «حساب» بعد از کلمه «حق» می‌آیند و نشان می‌دهند که حق بودن عالم به این است که معاد دارد. گاهی هم نه، به وسیله قرائن قبلی و بعدی مشخص می‌شود که حق است؛ یعنی هدف دارد.

پرسش: راجع به «بالحق» گفته شده که قرآن بعد از خلق «سَمَاوَات» و «أَرْض» و «مَا بَيْنَهُمَا» با حق آمده است.

پاسخ: بله.

پرسش: یعنی یک مرتبه آن را خلق می‌کند و یک مرتبه هم آن را جمع می‌کند.

پاسخ: بله، اما فرمود که مدت‌دار است و مدت دارد؛ یعنی معدوم نمی‌شود. یک وقت ما این را خلق کردیم و به حق هم خلق کردیم، چون به حق خلق کردیم منتظر نیستیم که بساط آن را برچینیم؛ این‌جا هم به حساب بعضی‌ها می‌رسیم، این‌طور نیست که در دنیا هر کسی هر کاری می‌کند به نتیجه برسد، این‌جا هم به حق است و اگر کسی بخواهد به نتیجه برسد، باید از راه صحیح به نتیجه برسد. بنابراین این‌جا هم این‌طور نیست که هر کسی هر کاری بکند به نتیجه برسد و موفق بشود، این‌جا همین‌طور نیست؛ مثل اینکه انسان یک أجل مسمایی دارد؛ اما این‌طور نیست که تا أجل مسمی<sup>۱</sup> نرسیده هر کاری که بکند بتواند سالم باشد؛ اگر غذای بد خورد بالا می‌آورد، ولو وقت آن نرسیده که بمیرد. پس این‌طور نیست که تا أجل مسمی<sup>۱</sup> نشد بیمار نمی‌شود؛ بله، تا أجل مسمی<sup>۱</sup> نشد نمی‌میرد، ولی در

۶. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

همین محدوده‌ای که هست باید دستگاه گوارش او سالم کار بکند، اگر غذای مسمومی وارد دستگاه شد بالا می‌آورد؛ نظام هم همین‌طور است! تا أجل مسمی<sup>۱</sup> نرسید زمین و آسمان سر پا هست؛ اما اگر کسی کار باطل کرد، روش باطلی انجام داد، بی‌راهه رفت و راه دیگران را بست بالا می‌آورد، خُسران و خطر آن همین است!

فرمود در آیه سوره مبارکه «روم» ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ که ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾، این تاریخ دارد! ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup> معلوم می‌شود آن أجل مسمی<sup>۱</sup> برای آن است که به «لقاء الله» بار یابند.

### قبول حق و نکول از باطل محصول تفکر «اولی الالباب»

در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» فرمود کسانی که متفکر هستند به این مقصد رسیده‌اند؛ اما در سوره «روم» فرمود چرا فکر نمی‌کنند که به مقصد برسند؟ در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» دارد، آنهایی که متفکر هستند و «أُولَى الْأَلْبَاب» هستند به این مقصد رسیده‌اند: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ﴾<sup>۲</sup> «أُولَى الْأَلْبَاب» چه کسانی هستند؟ ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَهُمْ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، محصول فکر آنها چیست؟ ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾<sup>۳</sup>، این ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ محصول فکر «أُولَى الْأَلْبَاب» است. مستحضرید که تعبیرات قرآن کریم درباره جوامع بشری یکسان نیست، برای توده مردم تعبیر «النَّاس» دارد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾<sup>۴</sup> برای کسانی که أهل کتاب هستند و با اصل نبوت ارتباطی دارند به عنوان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾<sup>۵</sup> و مانند آن یاد می‌کند؛ بخش سوم

۱. سوره روم، آیه ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۴. سوره بقره، آیه ۲۱.

۵. سوره نساء، آیه ۴۷.

سوم درباره مؤمنان است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۱</sup> بخش چهارم که از اینها قوی‌تر هستند، از اینها به «أُولَى الْأَبْصَارِ» یاد می‌کنند؛ بخش پنجم که باز از اینها هم قوی‌تر هستند به «أُولَى الْأَلْبَابِ» یاد می‌کنند؛ آن بخش نهایی مخصوص انبیاست که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾<sup>۳</sup>، چنین خطاب‌هایی دارد که مخصوص آنهاست؛ اما «أُولَى الْأَلْبَابِ» تقریباً یک تعبیر ویژه‌ای است. فرمود کسانی که دارای «لُبِّ» هستند و مغز دارند، اینها معاد را می‌پذیرند و می‌گویند که عالم بی‌معاد نمی‌شود. بعضی‌ها بی‌مغز هستند که می‌فرماید: ﴿أَفَنِدُّهُمْ هَوَاءً﴾<sup>۴</sup>؛ دل‌های اینها خالی است؛ یعنی مغزی در درون آنها نیست، «فَوَاد» اینها خالی است، یعنی «لَبِيب» نیستند، «لُبِّ» و مغزی ندارند. همان‌ها که ﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ﴾<sup>۵</sup>، اما آنهایی که «لُبِّ» و مغزی دارند از آنها به عنوان «لَبِيب»، «أُولَى الْأَلْبَابِ» و مانند آن یاد می‌شود.

پرسش: «أُولَى الْأَبْصَارِ» با «أُولَى الْأَلْبَابِ» چه فرقی دارند؟ «أُولَى الْأَبْصَارِ» هم همان کسی است که دارای بصیرت است!

پاسخ: بله، منشأ بصیرت همان مغزدار است؛ اگر کسی مغز داشته باشد بصیر خواهد بود. فرمود برخی‌ها دل آنها بی‌مغز و خالی است: ﴿أَفَنِدُّهُمْ هَوَاءً﴾<sup>۶</sup>، اما آنها که «لُبِّ» و مغزی دارند به مسئله معاد پی می‌برند و آشنا هستند که نظام بدون معاد نخواهد بود. بنابراین این ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ را گاهی با قرینه و گاهی بی‌قرینه ذکر می‌کند. در سوره مبارکه «حجر» هم از جریان معاد به عنوان هدف خلقت و

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۳. سوره انفال، آیه ۶۴.

۴. سوره مائده، آیه ۴۱.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۶. سوره زخرف، آیه ۵۴.

آثار خلقت ذکر می‌کنند، چه اینکه در آیاتی که قبلاً خواندیم آنها هم مسئله معاد را کنار اصل حق بودن عالم ذکر می‌کنند.

## انکار معاد محصول تجربه و حس‌گرایی

پرسش: این «أولى الألباب» را که ذکر فرمود، در واقع می‌خواهد بگوید بدیهی است؟

پاسخ: اینها دیگر فکر می‌کنند، چون محسوس حسّ تجربی که نیست که دیده بشود! اگر کسی فکر بکند که این نظم دقیق حتماً ناظم حکیم دارد و ناظم حکیم کار لغو نمی‌کند، این هم به مبدأ پی می‌برد، اولاً؛ هم به معاد پی می‌برد، ثانیاً؛ اما کسانی که براساس حسّ و تجربه حسّی فکر می‌کنند، می‌گویند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>۱</sup> تا نبینند باورشان نمی‌شود، اینها نه از نظم دقیق پی به ناظم حکیم می‌برند و نه از ناظم حکیم پی به هدف او که معاد است می‌برند. در سوره مبارکه «حجر» هم مسئله معاد را کنار حق بودن آسمان و زمین ذکر می‌کند؛ آیه ۸۵ سوره مبارکه «حجر» این است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ﴾، به حق بودن آن یعنی منظم است و حساب و کتابی در کار است، ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ \* إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲</sup>. بنابراین گاهی معاد را از اینکه خدا حکیم است و راه نشان داد، معلوم می‌شود دارای هدف است، گاهی از معاد پی به وحی و نبوت می‌برند و می‌گویند چون هدفی در پیش هست، حتماً یک راه و راهنمایی آمده است؛ به این علت است که مسئله وحی و نبوت را بعد از مسئله معاد ذکر می‌کنند که چون انسان مقصدی دارد و آن هدف را باید از نزدیک برسد و با او درگیر باشد، پس راهی دارد و اگر راهی دارد راهنما هم لازم است. بنابراین گاهی از «راه» به مقصد می‌رسند و گاهی از «مقصد» پی می‌برند که راهی هست. در این آیه محل بحث فرمود که ما

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره حجر، آیات ۸۵ و ۸۶.



آسمان و زمین را به حق خلق کردیم و بدون هدف برنامه‌ای در کار ما نیست: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ \* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ آن از صفات سلبیه فعل خداست و این جزء صفات ثبوتیه فعل خداست؛ البته ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

پرسش: لطفاً جمع این آیه با ﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾<sup>۱</sup> را هم اشاره بفرماید.

پاسخ: ﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ یعنی مخلوق، نه «مِنْ شَرِّ» خلقِ خدا! خدا چیزی را که خلق کرد خیر محض است! آن‌که خلق شد شرّ دارد؛ مثل مار و عقرب، نه اینکه کار خدا شرّ باشد؛ «مِنْ شَرِّ مخلوق»، «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَهُ اللهُ»، نه «مِنْ شَرِّ الخلق».

### «یوم الفصل» روز جدایی حق از باطل توسط خدای سبحان

این «یَوْمَ الْقِيَامَةِ» که می‌آید چیست؟ این سرفصل است، پس هدف هست و آن هدف هم به نام ﴿یَوْمَ الْفَصْلِ﴾ است. در ﴿یَوْمَ الْفَصْلِ﴾ چندین کار انجام می‌گیرد؛ در این عالم حق و باطل مشخص نمی‌شد! خیلی‌ها مدعی حق بودند و دیگری را به بطلان رمی می‌کردند؛ مکتب‌ها این‌طور بود، جنگ ۷۲ ملت این‌طور بود، آرای فقهی این‌طور بود، آرای فلسفی، کلامی و عرفانی همه این‌طور بود، فقط سلسله انبیا هستند که اینها هرکدام آمدند ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾<sup>۲</sup> بودند؛ بعدی گفت قبلی درست می‌گوید و قبلی هم گفت که من به بعدی بشارت می‌دهم. منهای مسئله انبیا و اهل بیت (علیهم‌السلام) که هرکدام ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ هستند، در بین بقیه اختلاف نظر هست. روزی باید باشد که مکتب حق، رأی حق و فتوای حق از غیر حق جدا شود، یک؛ راه حق از راه باطل جدا شود، دو؛ فصل و جدایی حق از باطل، صدق از کذب، خیر از شرّ، حسن از قبیح و حکمت از لغو و باطل باید روشن بشود که این

۱. سوره فلق، آیه ۲.

۲. سوره بقره، آیه ۹۷.

می‌شود ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾؛ لذا در قیامت تردید و شک نمی‌ماند، هر کسی می‌فهمد که حق چیست. گذشته از اینکه حق وزن آن ترازوست! در سوره مبارکه «اعراف» گذشت: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾<sup>۱</sup>، نه «وَالْوِزْنُ حَقٌّ»، نه اینکه وزنی هست و ترازویی هست، خیر! ترازو هست، وزن یعنی آن واحد سنجش ﴿الْحَقُّ﴾ است، ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾، نه «وَالْوِزْنُ حَقٌّ»! یک وقت ما می‌گوییم: «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ»<sup>۲</sup> یعنی مرگی هست، بهشتی هست و جهنمی هست؛ اما یک وقت می‌گوییم: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾؛ یعنی وقتی که میزان و ترازو آوردند، شاهین را آوردند، دو تا کفه هست که یکی این طرف و یکی آن طرف، یک کفه «وزن» می‌گذارند و یک کفه «موزون»، در دنیا یک کفه سنگ می‌گذارند و یک کفه نان و گوشت؛ اما در قیامت در یک کفه «حق» و «حقیقت» را می‌گذارند و در کفه دیگر نماز و روزه و عقیده و اخلاق را می‌گذارند. ﴿وَالْوِزْنُ﴾ یعنی آن واحد سنجش، وزن در دنیا یا سنگ است یا آهن است یا چیز دیگر؛ اما در قیامت نماز و روزه و عقیده را با «حق» می‌سنجند، ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾ که همه از نزدیک می‌بینند.

بنابراین «یوم» می‌شود ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ که تمام این عقاید و اخلاق و اعمال از یکدیگر جدا می‌شود، این اصل صحنه قیامت است؛

### علت نفی و نصرت انسانها به همدیگر در روز قیامت

حالا که صحنه قیامت این‌چنین شد که ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ است و میقات همه هست، در آن روز هیچ‌کسی مشکل دیگری را نمی‌تواند حل کند. روابطی که در دنیا هست یا روابط متقابل دوستانه است یا روابط بالا و پایین - تابع و

۱. سوره اعراف، آیه ۸.

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۱۷۷.

متبوع - است یا رابطه، رابطه ولایی است یا رابطه محبت و دوستی است، فرمود نه مولایی از مولایی و نه والی ای از «مولیٰ علیه» مشکل او را حل می‌کند، نه اینکه دوستی مشکل دوست دیگر خود را حل می‌کند.

مسئله اینکه دوستی مشکل دوست را در قیامت حل نمی‌کند، در آیات دیگر گذشت ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾<sup>۱</sup> که در آن روز هر یک از دوستان از یکدیگر فاصله می‌گیرند، چون دوست دنیایی در حقیقت دشمن بود، چون به سود او کار می‌کرد نه در راه حق؛ اما تابع و متبوع، هیچ‌کسی که متبوع هست در دنیا، مشکل تابع خود را در قیامت حل نمی‌کند؛ مولایی؛ یعنی متبوعی از مولایی؛ یعنی تابعی، مشکل او را حل نمی‌کند: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى﴾ که متبوع است ﴿عَنْ مَوْلًى﴾ که تابع است ﴿شَيْئاً﴾ که این هم نکره در سیاق نفی است، یعنی هیچ یک مشکلات او را حل نمی‌کند.

قبلاً هم ملاحظه فرمودید، ما یک «ولا» داریم، یک «نُصرت»؛ «ولا» آن است که کسی تمام کارهای دیگری را به عهده بگیرد؛ مثل اینکه پدر یا مادر ولیّ این نوزاد هستند که تمام کارهای این کودک را اینها به عهده می‌گیرند؛ اما وقتی این کودک به صورت نوجوان درآمده و بخشی از کارها را خودش می‌تواند بکند، آن کمبود را «ناصر» او که پدر اوست به عهده می‌گیرد. «نُصرت» برای جایی است که شخص بتواند بخشی از کارها را خودش به عهده بگیرد، آن کمبود را به کمک و یاری دیگری حلّ کند؛ اما ولایت آن جایی است که تمام کارهای «مولیٰ علیه» تحت حیطه ولیّ است، فرمود نه ولایی در آن جا اثر دارد و نه نُصرتی.

۱. سوره زخرف، آیه ۶۷.

می‌ماند مسئله شفاعت، اگر ذات اقدس الهی به کسی اذن داد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup> هست، ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾<sup>۲</sup> هست، هم آن «شفیع» باید مأذون باشد و هم «مشفوع» له باید «مُرتضی المذهب» باشد که ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾، آن «مشفوع» له اگر «مُرتضی المذهب» بود و پیرو اهل بیت بود از شفاعت سهمی می‌برد؛ یعنی مشمول شفاعت خواهد بود، این می‌شود نصرت! گاهی همه کارهای او را ولی انجام می‌دهد. بنابراین این هم می‌تواند استثنا باشد از «مولا» و هم می‌تواند استثنا باشد از «نصرت»، پس اختصاصی به «نصرت» ندارد؛ گاهی تمام کارهای آن «مشفوع» له را به اذن خدا آن «شفیع» انجام می‌دهد. فرمود در قیامت هیچ متبوعی مشکل تابع را حل نمی‌کند و هیچ‌کسی به دیگری کمک نمی‌کند: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾، ﴿رَحِمَ اللَّهُ﴾ هم مشخص شد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾، پس «شفیع» باید مأذون باشد، یک؛ «مشفوع» له هم باید «مُرتضی المذهب» باشد، دو؛ ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾، چرا هیچ‌کس کمک نمی‌کند؟ برای اینکه اقتدار فقط از ناحیه خدای سبحان است، او عزیز مطلق است و نفوذ ناپذیر؛ منتها رحمت رحیمیه دارد، می‌داند که کجا رحمت کند و کجا رحمت نکند؛ این فضای کلی معاد بود.

### قیامت، ظهور باطن اعمال خوب و بد

حالا در ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ کفار کجا می‌روند و مؤمنین کجا می‌روند؟ مؤمنین را از آیه ۵۱ به بعد مشخص می‌کند که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ \* فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾<sup>۳</sup> وضع کفار را از آیه ۴۳ به بعد مشخص می‌کند که ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ \* خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ \* ثُمَّ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳. سوره دخان، آیات ۵۱ و ۵۲.

صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ \* إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿١٧﴾ (يَوْمَ الْفَصْلِ)

گذشته از اینکه مکتب‌ها و عقاید و معارف، حق و باطل آنها روشن شد، حالا تبهکاران کجا می‌روند و پرهیزکاران کجا می‌روند، فصل بین اینها را ذکر فرمود. فرمود درخت «زَقُوم» که بحث آن در سوره مبارکه «صافات»<sup>۱</sup> و اینها گذشت، درختی است نسوز که از آتش روییده می‌شود؛ یعنی آتش جهنم مثل آب دنیا درخت پرور است. ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ﴾ در خود متن جهنم هست، شجرهای گوناگون و درخت‌های گوناگونی که از درون آتش می‌جوشد، یک درخت نسوزی است که آب آن آتش است. برهانی که در آخر آن هست این است که این همان است که شما شک داشتید، این تردید شما در دین همین است؛ یعنی این همان باطن تردید است، حالا اگر کسی ناپرهیزی کرد و باطن او به صورت غده سرطان درآمد، می‌گوید این همان است و چیز دیگری نیست؛ منتها خودت پروراندی. ذات اقدس الهی هیچ‌کسی را با دشمن خلق نکرده است، وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ»<sup>۲</sup> یا فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»<sup>۳</sup> بدترین دشمن آدم که هوس است، خدا ما را با دشمن خلق نکرد، این بی‌نظمی ما بود که ما نتوانستیم از این نیروهای داخلی که همه اینها به منزله فرشته‌ها هستند و در خدمت ما هستند، ما این فرشته‌ها را به صورت دیو درآوردیم! مگر خدا دشمن خلق کرده در درون ما؟! اینکه فرمود: ﴿أَحْسِنَ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۴</sup> است، چون «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» را آفرید، تمام دستگاه را منظم و طیبانه و حکیمانه خلق کرد؛ چه در بخش طبیعت و چه در بخش فطرت در درون ما - مَعَاذَ اللَّهِ - دشمن خلق کرد یا ما خودمان دشمن ساختیم؟ در درون ما آفت آفرید یا خودمان آفت ساختیم؟ اینکه فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، با

۱. سوره صافات، آیه ۶۲.

۲. رک: الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ».

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴؛ سوره صافات، آیه ۱۲۵.

اینکه فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾.<sup>۱</sup> چطور می‌شود که انسان در درون خود دشمن

داشته باشد؟ اینکه حضرت فرمود: «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ».<sup>۲</sup> چطور می‌شود که دشمن را به

صورت خانه‌زاد ما خودمان می‌پرورانیم؟ مستحضرید اگر کسی درست تربیت نشود و زندگی نکند، همین‌ها که ابزار

کار او هستند، همین‌ها می‌شوند غده. ببینید این میوه را ذات اقدس الهی منظم خلق کرد، اگر باغبانی - حالا یا باغبان

درون یا باغبان بیرون - مواظب نباشد، درون این میوه کرمی پیدا می‌شود، کرم که از بیرون نیامده است! این هوس!

این غرور! اینها یک برکات الهی است که آدم غرور داشته باشد که کسی به کشور او حمله نکند؛ یک چیز خوبی

است و غیرت را هم روزهای قبل معنا کردیم؛ اما این غروری که من باید جلو بروم - همین بازی‌ها - که من باید

این باشم، نام مرا باید ببرند، همین می‌شود یک غده! همین می‌شود یک کرم! وگرنه در درون این سیب هیچ کرمی را

ذات اقدس الهی خلق نکرد! گاهی انسان محدود فکر می‌کند، این آسمان و زمینی که این همه براهین بر آن هست،

گاهی انسان یک آسمان و زمین محدودی دارد و در محدوده خودش می‌لرزد. این بزرگان می‌گویند کرمی که در درون

یک حبه گندم هست، آسمان و زمین او به اندازه یک سانت یا کمتر از یک سانت است، «چو آن کرمی که در گندم

نهان است \*\*\* زمین و آسمان او همان است».<sup>۳</sup> این وقتی بالا را نگاه می‌کند که آسمان اوست و پایین را نگاه

می‌کند زمین اوست، مجموعاً یک سانت نمی‌شود. خیلی‌ها آسمان و زمینشان همین است که بین منزل و محل کارشان،

همین‌طور «بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ» است و دیگر نمی‌دانند که کجا دارند زندگی می‌کنند؟ سر بالا بکنند آسمانی ببینند!

بنابراین در درون ما ذات اقدس الهی هیچ غده‌ای نیافرید، این ما هستیم که در اثر بدرفتاری، دشمن خودمان

شدیم و در درون خودمان غده سرطان ساختیم، وگرنه ذات اقدس الهی درون ما و بیرون ما را یک نور آفرید که

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۷.

۳. رک: کشکول شیخ بهایی، ج ۲، ص ۹۷۳؛ «نظامی».

فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۱</sup>، ما دشمن خانگی را خودمان ساختیم و حالا که می‌خواهیم به جنگ آن برویم نمی‌توانیم، «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». همه قوا را ذات اقدس الهی منظم آفرید، آن وقت ما در برابر کسی داریم مقاومت می‌کنیم که او حق محض است و با ابدیت خودمان جنگیدیم، این است که انسان گرفتار این «عذاب الیم» می‌شود. ما خیال می‌کنیم اگر کسی حرم را مثلاً سنگی بزند، با اینکه به دیوار کسی سنگی بزند فرقی نمی‌کند؟! خیال می‌کنیم اگر مثلاً حرم مطهر عقیله بنی هاشم یا معصوم دیگر یا امام دیگر را آسیب برساند، مثل اینکه خانه کسی را آسیب رسانده است؟! این طور نیست! بعضی از گناهان وقتی که ظهور بکنند، همین درمی‌آید؛ می‌فرماید اینها که می‌بینید، این همان تردیدی است که شما درباره نظام هستی دارید، اضافه نیست. در هیچ جای قرآن ندارد که جزا مطابق با عمل هست، فقط یک جاست که آن هم درباره سیئات که ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾<sup>۲</sup>، وگرنه حسنات که یکی با ده برابر است! حسنات یقیناً ده برابر است، خیر هست ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ﴾<sup>۳</sup> کذا و کذاست. این سیئات است که ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾، ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ مفهوم آن نسبت به نفی مازاد است، نه نفی مادون؛ این یک جانبه مفهوم دارد، نه یعنی هر اندازه که گناه کرد ما به همان اندازه کفر می‌دهیم، نه خیلی از موارد است که ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>۴</sup> یعنی بیشتر از آن مقدار ما کفر نمی‌دهیم؛ اما حالا به همان اندازه کفر می‌دهیم یا کمتر، این کمتر را نفی نمی‌کند.

پرسش: بعد از ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾<sup>۵</sup> ...

پاسخ: بعد از اینکه ما ﴿لَأَمَّارَةٌ﴾<sup>۱</sup> کردیم، وگرنه آنهایی که به راه افتادند «لَأَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ» هستند! آنها که تلاش و کوشش کردند و مواظب بودند «وَإِنَّمَا هِيَ تَفْسِي أَرْضُهَا بِالتَّقْوَى»<sup>۲</sup> همین ﴿لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ را که دیگران دارند

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره نبا، آیه ۲۶.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۰؛ سوره نمل، آیه ۸۹؛ سوره قصص، آیه ۸۴.

۴. سوره مائده، آیه ۱۵؛ سوره شوری، آیه ۳۰.

۵. سوره یوسف، آیه ۵۳.

«لَأَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ» کردند، مرتَّب در طرف فضیلت حرکت می‌کنند، این بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»<sup>۳</sup> ما اوّل گرفتار نفس مسوّله می‌شویم، بازی می‌خوریم، وقتی که بازی آن در ما اثر کرد آن وقت او می‌شود امیر و ما می‌شویم اسیر، او می‌شود ﴿أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ و ما می‌شویم «مؤتمّر»، و گرنه ﴿لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ اوّل نبود، آن کسی که به راه افتاده می‌شود «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ». خیلی‌ها که به راه افتادند، آنچه در درون آنهاست آنها را امر می‌کند به حُسن و زیبایی و خَیر و حق و عدل.

### توصیف مجازاتهای دردناک جهنمیان

فرمود که این درخت، درخت نسوز است که آتش هم آتش است؛ یعنی با آتش رُشد می‌کند، ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾<sup>۴</sup> و نسوز هم هست و هرگز از بین نخواهد رفت، بعد این غذای انسان معصیت‌کار و گناهکار است؛ مثل آن فلز گداخته‌ای که وارد شکم می‌شود و غلیان دارد می‌جوشد هم در حال جوشش است و شکم را به جوش می‌آورد ﴿كَغَلَى الْحَمِيمِ﴾، «حمیم» یعنی داغ و گداخته، این صحنه جهنم است و این شخص را مأموران الهی بگیر و ببند وادار می‌کنند؛ این شخص در دنیا خیلی را گرفت و بست، در آخرت هم می‌گیرند و می‌بندند. به فرشته‌ها خدای سبحان دستور می‌دهد، فرمود: ﴿حُذُوهُ﴾ یک، ﴿فَاعْتَلُوهُ﴾ «عَتَلَ» یعنی دو تا طرف دوش و مجامع بدن او را گرفت کشان‌کشان به طرفی بُرد، «عَتَلَ» به این معناست، ﴿فَاعْتَلُوهُ﴾ به این معناست. ﴿فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾؛ وسط جهنم! برای اینکه این هم عده‌ای در دنیا گرفت و زد و کُشت و برد و امثال آن. هم از نظر ظلم این‌طور بود و هم از نظر عقیده منکر همه چیز بود. ﴿ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴾؛ بالای

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۴۵.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

۴. سوره صافات، آیه ۶۴.



سر او هم عذاب گداخته و جوش بریزید، یعنی این از بالا و پایین در عذاب است، به همان دلیلی که بالا و پایین نسبت به دیگران رحمی نمی‌کرد، آنها را به زندان‌های بی‌در و پیکر می‌نشاند. به او گفته می‌شود که: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾؛ تو در دنیا عزیز بی‌جهت بودی، الآن ذلیل باجهت هستی؛ کریم بی‌جهت بودی، الآن «مُهین» باجهت هستی. اگر عزّت دروغ بود، ذلّت درست است، چون ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾<sup>۱</sup> این عزیز بی‌جهت بود، ممکن نیست که هم عزّت بی‌جهت باشد و هم ذلّت بی‌جهت باشد. هر کسی عزیز بی‌جهت بود، ذلیل باجهت است ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ فرق بین ظاهر و باطن هست، آن عزّت ظاهری که ذلّت باطنی را هم به همراه داشت، در قیامت ذلّت باطنی آن ظهور می‌کند؛ آن کریم بودن ظاهری او که لعین بودن باطنی او را به همراه داشت، در قیامت ظهور می‌کند، بچش! ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾، بعد می‌فرماید این همان بود که شما انکار می‌کردید. انکار معاد این است! انکار مبدأ این است! انکار وحی و نبوت این است! ظلم به مردم این است، این به همان صورت ظهور کرده است و ما چیز دیگری نیاوردیم؛ کارهایی است که شما خودتان انجام دادید الآن مهمان سفره خودتان هستید که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»